

فوکو و اقتصاد نامرئی

اوته تلمن

ترجمه: بابک سلیمی زاده

خلاصه: این مقاله این موضوع را مورد بحث قرار می‌دهد که تا چه حد حکومت‌مندی یک رویت‌پذیری انتقادی اقتصاد و رای‌تخیل لیبرال‌اش را میسر می‌سازد. این بحث را مطرح می‌کند که فهم مفهومی و تاریخی فوکو از حکومت‌مندی لیبرال دو ویژگی دارد که مانع یک تمرکز-زدایی از اقتصاد در چشم‌انداز فوکویی می‌شود. نخستین مانع از عدم تقارن مداوم مفهوم حکومت‌مندی منتج می‌شود چندانکه نسبت به جایگزین کردن یک شرح یکپارچه از دولت صرفاً مجهز باقی می‌ماند. ازینرو حکومت‌مندی در خطر رویت‌ناپذیرکردن اقتصاد قرار دارد به جای آنکه یک تحلیل از قدرت را پیش کشد که متناسب با خاص‌بودگی این عرصه باشد. اشکال دوم مربوط به این است که فوکو چگونه رویت‌پذیری اقتصاد را که در گفتمان لیبرال مطرح شده است مورد خوانش قرار می‌دهد. درحالی‌که فوکو بر این تاکید می‌کند که چگونه «دست نامرئی» بیانگر یک محدودیت انتقادی برای گستاخی حاکم دربارهی دید کلی است، این مقاله یک سیاست پیچیده‌تر از حقیقت را که به اقتصاد نامرئی گره خورده است بیرون می‌آورد. این مقاله که بر مواد تاریخی برگزیده استوار است نشان می‌دهد که نامرئی‌بودگی لیبرال اقتصاد در عوض همچون یک سد منع‌کننده در برابر توسعه‌ی رویت‌پذیری‌های نوین و انتقادی اقتصاد عمل می‌کند. این مقاله نتیجه می‌گیرد که یک چشم‌انداز فوکویی در مورد اقتصاد، از شکافتن این نامرئی‌بودگی دوگانه‌ی اقتصاد نفع می‌برد.

واژگان کلیدی: لیبرالیسم، حکومت‌مندی، دست‌نامرئی، اقتصاد، فوکو.

I. وعده‌های حکومت‌مندی

یک باز-پیکربندی ژرف حوزه‌ی سیاسی و اقتصادی در قلب انگاره‌ی حکومت‌مندی قرار دارد. از طریق عدسی‌های حکومت‌مندی، اقتصاد همچون بخشی حل‌ناشدنی از عقلانیت‌های سیاسی مدرن می‌نماید. اشتیاق فوکو برای شالوده‌شکنی «هیولای سرد» دولت او را – گرچه به‌طور غیرعمدی – به پرداختن همزمان به انگاره‌های بازار، اقتصاد، و انسان اقتصادی رهنمون ساخت. او با چنین کاری خود طبیعت این مقوله‌ها را دگرگون کرد. این مقوله‌ها، عاری از دعویات معرفت‌شناختی‌شان، به عنوان پیچیدگی‌های عقلانیت‌های سیاسی لیبرال حکومت‌کردن فهم‌پذیر می‌شوند. در نتیجه، فوکو همزمان دو «هیولای سرد» را برگزیده است: اقتصاد و دولت.

این مقاله بر خنثی‌سازی همزمان گفتمان‌های به‌میراث‌برده در مورد اقتصاد و دولت که فوکو مطرح می‌کند تمرکز می‌نماید. تقاطع سرحدات میان امر اقتصادی و امر سیاسی را به عنوان یکی از نوآورانه‌ترین و دسیسه‌آمیزترین جنبه‌های مفهوم حکومت‌مندی در نظر می‌گیرد. شکی نیست که فوکو ابزارهای قدرتمند و بصیرت‌های شگرفی برای پیش‌کشیدن و شروع چنین تمرکز-زدایی همزمانی از دولت و اقتصاد را ارائه می‌دهد. اما تا کجا، این مقاله می‌پرسد، مفهوم حکومت‌مندی به موضوعات مورد بحث نظری هوشمندانه‌ای که بطور ضمنی و آشکار دربردارد پاسخ می‌گوید؟ آیا مفهوم حکومت‌مندی برای به چالش کشیدن مفهوم‌پردازی رایج از اقتصاد به همان اندازه سودمند است که برای به چالش کشیدن مفهوم‌پردازی رایج از دولت؟ متأسفانه، همان‌طور که این مقاله به دنبال نشان دادن آن است، حکومت‌مندی وعده‌ی خنثی‌سازی هر دوی این «هیولاهای سرد» به‌طور همزمان را حفظ نمی‌کند. به شیوه‌های قابل‌اهمیتی، معماری مفهومی حکومت‌مندی به‌طرز نیرومندی در پیوند با تمرکز-زدایی از دولت باقی می‌ماند، در حالی که اقتصاد از تبدیل شدن به موضوع مناسب «تحلیل قدرت» فوکویی مصون

باقی می‌ماند.^۱ بنابراین اقتصاد، همانطور که بحث آن خواهد رفت، به معنایی مهم و انتقادی به‌طور تحلیلی نامرئی می‌شود.^۲ علیرغم باز-خوانی انتقادی گفتمان اقتصادی توسط فوکو، بازار نزد او در نهایت، همچنانکه برای خود لیبرالیسم، یک فضا از نامرئی بودن باقی می‌ماند، که توسط سوزدهای ذی‌نفع اشغال شده است، که توسط مشروط‌شدن انتخاب‌هایشان حکومت می‌شوند. امیدی واهی است که به دنبال تحلیلی از شکل‌های انعطاف‌پذیر زمان‌مندی، مکان‌مندی و ارزش‌گذاری باشیم که ذاتی در امر اقتصادی باشد؛ فوکو به ما هیچ *نظم/اقتصادی چیزهایی* ارائه نمی‌دهد، که در پی اقتدارهای معرفت‌شناختی، قاب‌های قانونی و فضاهای مقایسه بیاید، که اجتماعیت را به میانجی ابژه‌ها و پول سازمان دهد. در عوض، باز-پیکربندی حکومتی امر اقتصادی ما را به آنچه یک تخیل لیبرال آشنا از بازار از کار درمی‌آید باز می‌گرداند.^۳

نقطه‌نگاه بهتر برای سنجش و مسئله‌مند کردن اقتصاد نامرئی ادعایی توسط خود شخصیت تحقیق فوکو ارائه شده است. همانطور که به خوبی دانسته شده است، این شخصیت تحقیق دو وظیفه‌ی تحلیلی مرتبط را پیش می‌برد: شکافتن «نظام‌های راستی‌آزمایی» و آشکارکردن یک رویت‌پذیری نوین و

^۱ - برای کاربردهای فوکو از این انگاره نگاه کنید به میشل فوکو، *تاریخ سکسوالیته*. یک مقدمه. جلد I (نیویورک: کتاب‌های وینتج، ۱۹۹۰)، ۸۲.

^۲ - این مقاله دو درسگفتار/امنیت، قلمرو، جمعیت، و تولد زیست‌سیاست را به عنوان دو منبع اصلی خود برمی‌گزیند، به این دلیل ساده که آنها به برجسته‌ترین شکل پرسش از اقتصاد را به عنوان بخشی از یک تحلیل از روابط قدرت می‌نمایاند (میشل فوکو: *امنیت، قلمرو، جمعیت: درسگفتارها در کلوز دو فرانس ۱۹۷۷-۷۸*. هوندسمیل، انگلیسی: پالگراو مکمیلان، ۲۰۰۸) و میشل فوکو، *تولد زیست‌سیاست، درسگفتارها در کلوز دو فرانس ۱۹۷۸-۷۹* (هوندسمیل، انگلیسی: پالگراو مکمیلان ۲۰۰۸).

^۳ - برای ضرورت کاوش عمیق‌تر در شرح فوکو از اقتصاد و لیبرالیسم همچنین نگاه کنید به ویلیام والترز، «تمرکززدایی امر اقتصادی»، *اقتصاد و جامعه*، ۲۸، ۲ (۱۹۹۹): ۳۱۲-۳۲۳. بحث او بیشتر بر این موضوع تمرکز می‌کند که چگونه حکومت‌مندی از به‌درستی پرداختن به تولد «امر اقتصاد» به عنوان یک عرصه‌ی مجزا از واقعیت بازمی‌ماند. ریکاردو، به جای آدام اسمیت، باید لنگرگاه مناسب برای چنین ظهور گفتمانی‌ای باشد.

انتقادی از امر اجتماعی، که در آن خطوط نیرو و شکنندگی آنها به سطح آمده‌اند.^۴ فوکو با «نقشه‌نگار» خواندن خودش بر اهمیت تولید رویت‌پذیری‌های نوین و انتقادی تاکید می‌گذارد - جایگاهی که ژیل دلوژ در تجلیل‌اش از دوست‌اش آن را تصدیق می‌کند.^۵ همینطور، فوکو یک تعهد ژرف به رویت‌پذیری را آشکار می‌سازد، که به عنوان اثر یک عملکرد انتقادی فهمیده می‌شود.^۶ بحثی که در پی می‌آید این شخصیت تحقیق و این جستجو برای رویت‌پذیری انتقادی را به عنوان نقطه‌نگاه برترش برای مسئله‌مند کردن رویت‌ناپذیری ممتد اقتصاد درون حکومت‌مندی برمی‌گزیند.

بحثی که متعاقباً می‌آید در بردارنده‌ی دو بخش است، که هر دوی آنها به این پرسش می‌پردازند که چگونه اقتصاد و گفتمان آن، گشوده به یک «تحلیل قدرت» اند و درون یک «سیاست حقیقت» به میانجی

^۴ - بخش مربوطه چنین خوانش می‌کند: «کشف رمز یک لایه از واقعیت به شیوه‌ای که خطوط قوت و ضعف پدیدار شود؛ نقاط مقاومت و نقاط ممکن حمله، مسیرهای ترسیم‌شده و تقاطع‌ها. این یک واقعیت از مبارزه‌های ممکن است که من به دنبال آن‌ام که در معرض نور قرار دهم.» (میشل فوکو، *گفت و نوشت II*، ۱۹۷۶-۱۹۸۸ (پاریس: گالیمار، ۲۰۰۱)، ۶۳۳). همچنین نگاه کنید به شرح وندی براون از تبارشناسی برای بحثی از این فهم از دانش-تولید (وندی براون، «سیاست تبارشناسانه»، در *فوکوی متاخر: سیاست و فلسفه*، ویراست جرمی موس (تاوژند اوکز، کالیفرنیا: سیج، ۱۹۹۸)، ۴۵).

^۵ - او در مصاحبه‌ای با *اخبار ادبی* با عنوان «روی فرش»، در مارس ۱۹۷۵، چنین می‌کند (میشل فوکو، *گفت و نوشت I*، ۱۹۷۵-۱۹۵۴ (پاریس: گالیمار، ۲۰۰۱)، ۱۵۸۸). شرح دلوژ از فوکو بر این پروژه‌ی نقشه‌نگارانه تمرکز می‌کند. او از «قابل دیدن و قابل شنیدن ساختن» آنچه رژیم‌های رویت‌پذیری و گفتن‌پذیری ما را می‌سازد سخن می‌گوید. (ژیل دلوژ، *فوکو* (پاریس: ادیسیون دو مینوی، ۱۹۸۶)، ۴۲). اینکه فوکو می‌خواست دانشی که تولید می‌کند یک کاربرد تاکتیکی و استراتژیک داشته باشد و از اینرو لازم بود پیوندهای استراتژیک و گزارش از نیروها را ارائه دهد یک موضوع مداوم در مصاحبه‌ها، درسگفتارها، و نوشتارهایش است. برای مثال، نگاه کنید به درسگفتار ۷ ژانویه در *درسگفتار باید از جامعه دفاع کرد* (میشل فوکو، *باید از جامعه دفاع کرد: درسگفتارها در کلوز دو فرانس*، ۱۹۷۵-۷۶، ویراست مائورو برتانی و آلساندرو فونتانا، نیویورک: پیکادور، ۲۰۰۳).

^۶ - بحث علیه «هرمنوتیک سوءظن» چنانکه توسط پل ریکور ترتیب یافته است مبتنی است بر نشان دادن و افشا کردن سطحی‌بودگی چیزها در یک «مرور» از جایگاهی برتر و ارشد، که اجازه می‌دهد عمق در برابر او در یک رویت‌پذیری ژرف‌تر و ژرف‌تر به سطح آید؛ عمق به عنوان یک راز مطلقاً سطحی دوباره جای می‌گیرد، «همانطور که فوکو در یک اثر اولیه، *نیچه، فروید، مارکس*، خاطر نشان می‌کند. (فوکو ۱۹۶۷، نقل شده در هربرت ال. درایفوس و پل رینبو. *میشل فوکو: وری ساختارگرایی و هرمنوتیک*. ویراست دوم. همراه با خاتمه‌ای از و مصاحبه‌ای با میشل فوکو، (شیکاگو، ایل: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۸۳)، ۱۰۷).

یک تحلیل از حکومت‌مندی زمینه‌یابی می‌شوند.^۷ در سرتاسر این بحث، مفصل‌بندی خاص حوزه‌ی سیاسی و گفتمان اقتصادی برای فهم نامرئی‌بودگی اقتصاد امری حائز اهمیت است. بخش نخست این بحث را مطرح می‌کند که اقتصاد نامرئی باقی می‌ماند زیرا یک عدم‌تقارن مداوم در مفهوم حکومت‌مندی به دولت در برابر اقتصاد به عنوان ابژه‌ی یک نقد فوکویی ارجحیت می‌بخشد. اقتصاد هیچگاه به ابژه‌ای برای تحلیل در مقام خود تبدیل نشد؛ ازینرو وساطت روابط قدرت به‌میانجی پول و ابژه‌ها از دیده دور می‌ماند. در نتیجه، خاص‌بودگی این شکل متمایز و بااینحال ناخالص، که ما به آن به عنوان امر اقتصادی ارجاع می‌دهیم، ناپدید می‌شود. علیرغم اشتیاق حکومت‌مندی به یک آزمودن همزمان عمل متقابل و باهم-برساخته‌شدن گفتمان‌های اقتصادی و سیاسی، خود مفهوم حکومت‌مندی در هدف و بار انتقادی‌اش نامتقارن باقی می‌ماند. پس نخستین دلیل برای رویت‌ناپذیری مداوم اقتصاد درون پژوهش حکومت‌مندی، از شکست این مفهوم برای به‌درستی خطاب قراردادن امر سیاسی درون امر اقتصادی نشات می‌گیرد. دلیل دوم برای فقدان رویت‌پذیری انتقادی اقتصاد ما را به این بحث رهنمون می‌سازد که فوکو چگونه «سیاست حقیقت» که درون گفتمان اقتصادی بدان اشاره شده را می‌فهمد. نقطه‌ی اصلی مجادله خوانش فوکو از «دست نامرئی» است. بر طبق این خوانش، فهم لیبرال از اقتصاد نامرئی حاکی از یک حد معرفت‌شناختی است که علیه اشتیاق یک «حاکم اقتصادی» قرار می‌گیرد: هرگونه فرض برای دیدن یک تمامیت اجتماعی از یک نقطه‌نگاه برتر را به‌طور منتقدانه برهم می‌زند.^۸ این خوانش از بازار نامرئی شایستگی‌های خودش را دارد اما تنها به‌طور نابسند به *پرابلماتیک سیاسی* ای که در دیدن بازار به عنوان فضای نامرئی‌بودگی در خطر است می‌پردازد. استعاره‌ی فراگیر نامرئی‌بودگی به همان میزان در تنظیم رژیم‌های رویت‌پذیری که در سرتاسر خود بدن اجتماعی در گردش‌اند سرمایه‌گذاری می‌شود، و تعیین می‌کند که چه چیز می‌تواند به‌طور مشروع رویت‌پذیر گردد و چگونه. یک تبارشناسی کامل‌تر از این استعاره نشان می‌دهد که چگونه خود لیبرالیسم در واقع با توجه به سیاست رویت‌پذیری تقسیم می‌شود – نکته‌ای که تا حد زیادی از تبارشناسی فوکو از لیبرالیسم

^۷- فوکو شکل انجام فلسفه‌اش را به‌عنوان تحلیل سیاست حقیقت تعریف نمود: «بااینحال، به این یا آن روش، و به‌خاطر دلایل واقعی ساده، آنچه من انجام می‌دهم چیزی است که به فلسفه مربوط می‌شود، یعنی، سیاست حقیقت، زیرا من چندان تعاریف دیگری از واژه‌ی 'فلسفه؛ جدای از این' مشاهده نمی‌کنم (فوکو، *امنیت، قلمرو، جمعیت*، ۳).

^۸- فوکو، *تولد زیست‌سیاست*، ۲۸۳.

می‌گریزد. فوکو، که همواره مایل به نشان دادن «پراکندگی» و «انحراف‌های کوچک» در زیر یک سنت متحد است، به‌طور ناخواسته از این لیبرالیسم‌های متغیر و سیاست چندگانه‌ی نامرئی‌بودگی درمی‌گذرد.^۹ بطور بسیار سریع، نامرئی‌بودگی اقتصاد همچون «ابزاری برای نقد واقعیت»^{۱۰} در نظر گرفته شده است، به‌جای آنکه به عنوان ماشینی برای دیدن در نظر گرفته شود که مزیت‌های معرفت‌شناختی آن، خطوط محرومیت و تکنولوژی‌های دانش آن، لازم است تشریح گردند.

II. منظرهای نامتقارن – دیدن همچون یک دولت

به یک معنا، شرح فوکو از اقتصاد هیچگاه بر بی‌میلی‌ای فائق نیامد که با آن او به این موضوع می‌پرداخت. پرسش‌های مربوط به اقتصاد هیچگاه دغدغه‌ی اولیه‌ی فوکو نبوده‌اند؛ او در عوض به دنبال دور زدن و برهم‌زدن آنهاست. از زمان نوشتارهای اولیه‌اش، مبارزه علیه یک شکل مارکسیستی از اقتصادگرایی او را به دایر کردن پروژه‌اش برای مطالعه‌ی قدرت، رفتار، سوژکتیویته و حقیقت به عنوان عرصه‌ای به‌وضوح تفکیک‌پذیر رهنمون ساخت و از مطالعه‌ی مناسب روابط اقتصادی دور کرد.^{۱۱} البته، او هیچگاه این را انکار نکرد که روابط قدرت نباید همچون یک لایه‌ی اضافه درون عرصه‌ی اجتماعی-اقتصادی فهمیده شوند.^{۱۲} آنها در عوض در همین شکاف‌های سایر روابط مستقر می‌شوند: «مکانیسم‌های قدرت بخشی ذاتی تمام این روابط اند [...]». ^{۱۳} با اینحال، چنین روابطی به داشتن تراکم خودشان و امور الزام‌آور مشخصاً غیر-اقتصادی‌شان ادامه می‌دهند، همچنانکه به شکل دادن «رفتار

^۹ - میشل فوکو، «نیچه، تبارشناسی، تاریخ.» در زبان، حافظه‌ی متقابل، کردار: مقاله‌ها و مصاحبه‌های منتخب از میشل فوکو، ویراست دونالد بوشلارد (ایتاکا، نیویورک: انتشارات دانشگاه کورنل، ۱۹۷۷)، ۱۴۶.

^{۱۰} - فوکو، تولد زیست‌سیاست، ۳۲۰.

^{۱۱} - فوکو، گفت و نوشت II، ۶۲۹.

^{۱۲} - میشل فوکو، «سوژه و قدرت»، در ویراست هربرت درایفوس و پل رینبو، میشل فوکو: ورای ساختارگرایی و هرمنوتیک، ویراست دوم (شیکاگو، ایل: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۸۳)، ۲۱۸.

^{۱۳} - فوکو، امنیت، قلمرو، جمعیت، ۲. همچنین نگاه کنید به پیچیدگی‌های تحلیل او از قدرت در مصاحبه‌ای با پاسکال پاسکویینو در ۱۹۷۸ «توضیحات در مورد قدرت. پاسخ به برخی منتقدان» (فوکو، گفت و نوشت II، ۶۲۵ و صفحات بعدی).

رفتار» معطوفاند، و مبارزه‌ها و مقاومت‌های خودشان را به بار می‌آورند: «این "شورش‌های رفتار" خاص‌بودگی خود را دارند: از شورش‌های سیاسی یا اقتصادی در مقصود و شکل‌شان متمایزند.»^{۱۴} هرگاه فوکو خودش از انگاره‌ی اقتصاد استفاده می‌کند، این استفاده همواره یک ترانهش کاملاً عمدی و استراتژیک معنایش به درون عرصه‌ی قدرت است، با سنت مارکسیستی بازی و مخالفت می‌کند: بنابراین، او از «اقتصاد قدرت»^{۱۵} یا قدرت به عنوان یک «اقتصاد سیاسی بدن» سخن می‌گوید، همچون در *انضباط و تنبیه*.^{۱۶} لنگر ماتریالیستی که همواره با اقتصاد همراه است، به درون انگاره‌ی حکومت بر زندگی ترانهاده می‌شود – که به عنوان یک پرابلماتیک حکومتی و نه اقتصادی ارائه می‌گردد.^{۱۷} بدین‌سان به نوعی مناسب است که گفته شود فوکو، در تلاش‌اش برای کنارزدن نحله‌های اقتصادگرایانه و تمامیت‌سازنده‌ی سنت مارکسیستی، موضوع اقتصاد را دور می‌زند به جای آنکه آن را بردارد. درسگفتارها در کلوز دو فرانس، که در آن او انگاره‌ی حکومت‌مندی‌اش را توسعه داد، با این طفره‌روی استراتژیک ادامه می‌یابد. همانطور که پیش‌تر نشان داده شد، اینبار این دور زدن به‌طور پارادوکسیکال به قلب اقتصاد راه برد. ترانهادن پرسش از دولت به پرسشی از عقلانیت‌ها و تکنولوژی‌های حکومت‌کردن بحث او را در گفتمان‌های اقتصادی گرفتار ساخت. فوکو به جای تفاوت شبه-هستی‌شناختی معمولاً مفروض میان افق اقتصادی و سیاسی، این پیشنهاد را مطرح می‌کند که یک سطح بی‌وقفه از استراتژی‌ها و تاملات حکومتی هر دو حوزه را فرامی‌گیرد. بدین ترتیب، او به‌طور راسخ گام در قلمرو خود اقتصاد نهاد، با پیامد برهم‌زدن شکل آن.

بنابراین قابل توجیه است که گفته شود حکومت‌مندی، هرچند ناخواسته، یک خوانش همزمان از برساخت هم امر اقتصادی و هم امر سیاسی را پیش می‌نهد. از این لحاظ، فوکو به یک برنامه‌ی نظری معین نزدیک می‌شود که برونو لاتور در جهت آن مدتها بحث کرده است، که خواستار فرارفتن از تفکیک‌های سنتی است که توسط مدرنیته فرض گرفته شده است با آشکار ساختن برساخت مشترک و

۱۴ - فوکو، *امنیت، قلمرو، جمعیت*، ۱۹۶.

۱۵ - فوکو، *گفت و نوشت II*، ۶۳۱.

۱۶ - میشل فوکو، *انضباط و تنبیه: تولد زندان* (نیویورک: کتاب‌های وینتج، ۱۹۹۵).

۱۷ - نگاه کنید به لحاظ پارادایمی به فصل آخر فوکو، *تاریخ سکسوالیته*، ۱۴۰ و بعدتر.

درهم پیچیده‌شان.^{۱۸} آنچه لاتور در رابطه با تفکیک میان جامعه و طبیعت پیشنهاد می‌دهد، فوکو به طور ضمنی در مورد حوزه‌ی اقتصادی و سیاسی پیشنهاد می‌دهد.^{۱۹} اما در حالی که فوکو می‌تواند پرسش از ساختن و رویاپردازی متقارن اقتصاد و سیاست را مطرح کند، مفهوم او از حکومت‌مندی ساختاری به‌کلی نامتقارن را حفظ می‌کند. برای فهم این طبیعت نامتقارن و حدهایی که دربردارد، نیاز داریم به طور خلاصه بازبینی از عناصر اصلی بحث فوکو از اقتصاد از چشم‌انداز حکومت‌مندی صورت دهیم.

فوکو پیشنهاد می‌دهد که معنای مدرن اقتصاد به عنوان یک «سطح از واقعیت» نباید همچون اثر صرف یک متفارق شدن مفروض اقتصاد به درون یک زیرنظام به لحاظ عملکرد مرتبط با جامعه فهمیده شود.^{۲۰} در عوض، به یک پرابلماتیزه‌شدن سیاسی عقلانیت خاص حکومت‌کردن متعلق است که بدن اجتماعی به عنوان یک کل را منظور دارد. بنابراین فوکو مفهوم‌پردازی اقتصاد را به عنوان بخشی از یک «اپیزود در دگرگونی تکنولوژی‌های قدرت و یک اپیزود در نصب‌شدن این تکنیک سازوبرگ امنیت می‌نگرد که به‌نظرم یکی از ویژگی‌های نوعی جوامع مدرن است.»^{۲۱} این تکنولوژی‌ها جمعیت را به عنوان هدف اصلی مداخله‌شان برمی‌گزینند.^{۲۲} امنیت، جمعیت و حکومت – این سلسله نزد فوکو سیاست مدرن را تعریف نمود. دانش و عقلانیت‌های اقتصاد به‌طور برجسته‌ای در زیرلایه‌ی این سلسله قرار دارند.^{۲۳}

مفهوم‌پردازی نوین از اقتصاد به عنوان یک واقعیت خود-تنظیم‌گر و تولد سوژه‌ی جمعی جدید جمعیت، فوکو در نقاط مختلف چنین ادعایی مطرح می‌کند، به‌طور جدایی‌ناپذیری در عملکرد مشترک

^{۱۸} - برونو لاتور، «پسامدرن؟ نه، به‌سادگی غیرمدرن! گام‌هایی به سوی یک انسان‌شناسی علم»، «مطالعاتی در تاریخ و فلسفه‌ی علم»، ۲۱، ۱ (۱۹۹۰): ۱۴۵-۱۷۱.

^{۱۹} - برونو لاتور، ما هیچگاه مدرن نبوده‌ایم (کمبریج، ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، ۱۹۹۳)، ۱۳ و صفحات بعدی.

^{۲۰} - فوکو، امنیت، قلمرو، جمعیت، ۹۵.

^{۲۱} - همان، ۳۴.

^{۲۲} - همان، ۶۴ و بعدتر؛ ۹۵.

^{۲۳} - همان، ۷۶ و بعدتر.

قاب‌بندی ابژه‌ها، تکنولوژی‌ها و تکنیک‌های حکومت‌کردن به یکدیگر گره خورده‌اند.^{۲۴} ضمن تکامل در کنار هم، مفهوم مدرن اقتصاد ابژه‌ی جمعیت را از تکنیک‌های کمرالیستی پولیسی، با منطق اداری کنترل خرد و دانش دایره‌المعارفی‌شان، عاری می‌کند.^{۲۵} درعین حال، مفهوم جمعیت معنای اقتصاد را به خارج از محدوده‌های تنگ خانگی می‌برد. اقتصاد که دیگر به مدیریت مناسب خانه (*oikos*) یا پیشنهاد محتاطانه‌ی صرفه‌جویی در ابزار ارجاع نمی‌دهد، یک هستی‌شناسی اجتماعی تازه را طرح می‌افکند: سطحی از سیلان‌های گردش، طبیعی‌بودگی و نیروهای درونی، و یک درهم‌پیچی علی‌پیچیده میان یک محیط و جمعیت‌اش را می‌سازد.^{۲۶} بنابراین این مسئله‌ی گردش و علیت است که در این انگاره از محیط مطرح است... پس محیط آن چیزی خواهد بود که در آن گردش انجام می‌شود. محیط مجموعه‌ای از داده‌های طبیعی - رودخانه‌ها، مرداب‌ها، تپه‌ها - و مجموعه‌ای از داده‌های مصنوعی - تراکمی از افراد، خانه‌ها، و غیره است. محیط شمار معینی از اثرات ترکیب‌شده و جامع است که بر تمام آنها که در آن زندگی می‌کنند تحمیل می‌شود.^{۲۷} بطور بسیار برجسته‌ای، انگاره‌ی محیط و ساختار گردش آن جمعیت را به عنوان یک فیگور مرکب مفصل‌بندی می‌کند که دربردارنده‌ی شرایط طبیعی، عادات، موقعیت‌ها یا قوانین شهری، / از میان سایر امور، است. بدین ترتیب اقتصاد سیاسی به عنوان شکلی از دانش که جزء درونی یک سازوبرگ (*dispositif*) تازه است پدیدار می‌شود، که طرح‌های کلی‌اش تفکیک متداولی که میان اقتصاد و حوزه‌ی امر سیاسی حفظ می‌شود را رد می‌کند. بدین ترتیب مفهوم‌پردازی اقتصاد به‌طور محکمی درون عرصه‌ی عقل و تکنیک حکومتی قرار گرفته است. تا چه حد این ترانهش مفهوم‌پردازی‌ای از اقتصاد و کردارهای اقتصادی را موجب می‌شود - که

^{۲۴} - تفاوت‌گذاری میان انگاره‌ی تکنیک و تکنولوژی‌ها در فوکو به‌طور بدنامی نامتعیین است. در درسگفتارش، فوکو فهم تکنولوژی‌های قدرت را به عنوان همان «عمارت پیچیده» یا «نظام ارتباط متقابل» پیشنهاد می‌دهد، که در آن تکنیک‌های متفاوت خاص - مانند به عنوان مثال «تکنیک‌های انضباطی قرار دادن کسی در یک سلول» - هم‌تراز می‌شوند. درحالی‌که تاریخ تکنیک‌ها دقیق و پرگویانه است، تاریخ تکنولوژی‌ها «تاریخ بیشتر تیره‌وتار روابط متقابل» است که «خصیصه‌ی غالب» را تعریف می‌کند (فوکو، / امنیت، قلمرو، جمعیت، ۸).

^{۲۵} - فوکو، تولد زیست‌سیاست، ۳۲۳ و بعدتر و ۳۲۸.

^{۲۶} - فوکو، / امنیت، قلمرو، جمعیت، ۹۴؛ ۳۰ و بعدتر؛ ۴۵.

^{۲۷} - همان، ۲۱.

اکنون به نحو سستی به خاص بودگی شیوه‌های نظم‌دهی ارجاع می‌دهد که بر میانجی‌گری به وسیله‌ی پول، ابژه‌ها، ارزش‌گذاری‌ها استوار است - چنانکه توسط یک سازوبرگ امنیتی قاب‌بندی و مجسم می‌شود؟ پرسیدن این سوال یک بازی با کلمات نیست، بلکه در عوض زیست‌پذیری سازوبرگ امنیتی را مطرح و آزمایش می‌کند برای اینکه به عنوان دستگاه تحلیلی متقارنی عمل کند که قادر است دولت و بازار هر دو را به طور برابر از جا به در برد. به بیان دیگر: آیا گفتمان در مورد اقتصاد تنها در شرح سازوبرگ تازه‌ی قدرت موفق می‌شود، که خودش منحصرأ معطوف به باز-مفصل‌بندی دولت است؟ یا آیا توسعه‌ی یک چشم‌انداز تحلیلی چالش‌گر در مورد اقتصاد که قادر به خطاب‌قراردادن آن در خاص بودگی‌اش باشد را فراهم می‌آورد؟

تصمیم‌گیری در مورد این پرسش مستلزم بحثی از تحلیل قدری ناتمام فوکو از تکنولوژی‌ها و تکنیک‌های امنیتی سازوبرگ است.^{۲۸} این طرح کلی، او چنین نشان می‌دهد، امنیت سازوبرگ را با تکنیک‌های انضباطی بر حسب سازمان‌دهی فضا، زمان و هنجارهاشان پیش هم می‌گذارد.^{۲۹} فضای امنیت سازوبرگ دیگر درون سلول‌ها و شبکه‌های انضباط سازمان‌دهی نمی‌شود، همچنانکه بر زمان‌مندی واحدهای همگن زمان نیز تکیه نمی‌کند، یا هنجارهای رفتار انضباطی را بر بدن فردی تحمیل نمی‌کند. در عوض، یک محیط داده‌شده از گردش را به خود می‌گیرد، وقوع الله‌بختکی رویدادها را به خود می‌گیرد، و هنجارهایش را از تنظیم‌بودگی آماری‌ای که در سطح جمعیت محاسبه می‌شود استنتاج می‌کند. فوکو نتیجه می‌گیرد که این یک «ایده از حکومت انسان‌ها است که پیش از هر چیز و به‌طور بنیادین به طبیعت چیزها می‌اندیشد و نه دیگر طبیعت شریک انسان‌ها.»^{۳۰}

^{۲۸} - توضیح سرسری سازوبرگ امنیتی توسط فوکو به این شکایت منجر شد که استراتژی‌های تحلیلی فوکو بیش از حد بر ماده‌ی نظری و متنی محض تمرکز می‌کند (پات و مالی، لورنا ویر و کلیفورد شیرینگ، «حکومت‌مندی، نقد، سیاست»، *اقتصاد و جامعه*، ۲۶، ۴ (۱۹۹۷): ۵۰۱-۵۱۷). پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود دغدغه‌ی متفاوتی دارد: به باروری الهامی می‌پردازد که تحلیل فوکو برای توسعه‌ی یک شرح غنی‌تر، و جزئی‌تر یا مادی‌تر دربردارد.

^{۲۹} - فوکو، *امنیت، قلمرو، جمعیت*، ۴۴ و بعدتر.

^{۳۰} - همان، ۴۹.

تحلیل فوکو از این سازوبرگ قابل مقایسه با مادیت انبوه و جزئیاتی نیست که او در توصیف سازوبرگ سکسوالیته یا تنظیم‌های انضباطی رویت‌پذیری، دانش و تصویب‌ها به ترتیب نشان داد. باینحال، تاملات اجمالی او بر این سوژه الهام‌بخش‌اند زیرا توجه را به نظم‌دهی فضا‌مندی، زمان‌مندی و هنجارها به عنوان جنبه‌های منحصربفرد رژیم‌های اقتصادی گردش جلب می‌کنند. اما علیرغم این ستایش‌ها از امر اقتصادی به عنوان امری که توسط یک سازوبرگ خاص از سازمان‌دهی زمان، فضا و هنجارهای اقتصادی تعدیل می‌شود، این خط پژوهش به طور مداوم از طریق تحقیقات‌اش پیگیری نمی‌شود. تحلیل‌های امنیت‌سازوبرگ به سمت فهم گردش چیزها و پول هدایت نمی‌شوند. آنها به حفاری آنچه می‌تواند یک «نظم اقتصادی از چیزها» در ابعاد معرفت‌شناختی، حقوقی، فضایی و استراتژیک‌اش و بر حسب اثرات منحصربفردشان خوانده شود اشاره نمی‌کنند. امروز، همچنانکه مهندسی ژنتیک، تنظیم مالکیت فکری، مشتقات و تکنیک‌های فراکاشت، همین هستی‌شناسی، التزام‌ها و سنجش‌ها که به نظم چیزها گره خورده است را بازسازی می‌کنند، از قلم‌افتادن این نظم‌ها حتی بیشتر برجسته می‌شود. در عوض، فوکو توجه ما را به اثر متقابل میان یک محیط و اراده‌ها و منافع سوژه‌ها که به موجب آن «شخص می‌کوشد بر جمعیت اثر بگذارد»^{۳۱} جهت‌دهی می‌کند. مطمئناً، همانطور که فوکو اظهار می‌دارد، درون امنیت‌سازوبرگ، «چندگانگی افراد دیگر مربوط نیست، بلکه جمعیت مناسب است.»^{۳۲} باینحال، فرد همچنان نقشی تعیین‌کننده در تحلیل او از حکومت اقتصادی جمعیت ایفا می‌کند «تا جاییکه، اگر به‌درستی مدیریت، حمایت و تشویق گردد، آن چیزی را ممکن خواهد گرداند که شخص می‌خواهد در سطح آنچه مربوط است به دست آورد.»^{۳۳} اگرچه جمعیت به‌عنوان یک فیگور مرکب معرفی شده است که دربردارنده‌ی چیزها و زمینه‌های فضایی است، این فیگور هرچه بیشتر به ترکیبی از افراد احساس‌کننده، اراده‌کننده و ذی‌نفع تبدیل می‌شود که با محاسبات‌شان به انگیزه‌های داده‌شده پاسخ می‌دهند.^{۳۴} «رفتار رفتار» به‌میانجی اداره‌کردن منفعت به بااهمیت‌ترین کلید واحد برای

۳۱- همان، ۲۱.

۳۲- همان، ۴۲.

۳۳- همان.

۳۴- استوارت‌الدن بحث کرده است که چگونه قلمرومندی از چشم‌انداز تحلیلی مورد نقض قرار گرفته، درحالی‌که بطور بسیار برجسته‌ای درون همان عنوان درسگفتار مجسم می‌شود: / امنیت، قلمرو، جمعیت. او بحث می‌کند که این غفلت

به‌طور تحلیلی فهم‌پذیر کردن این سازوبرگ تبدیل می‌شود. به‌عنوان یک پیامد، رویت‌پذیری تحلیلی‌ای که در چشم‌انداز فوکو به بازار-اقتصاد داده می‌شود به‌طور فزاینده‌ای به طرح‌های شناخته‌شده‌ی فهم لیبرال رایج از اقتصاد شباهت پیدا می‌کند. با واریسی درسگفتارهایش، خیال بسیار آشنای ذیل از اقتصاد (بازار) به‌عنوان بخش و بسته‌ای از باز-پیکربندی حکومتی را می‌یابیم: یک فضای محدود از گردش است، به خود نیروهای واقعیت پاسخ می‌دهد، به‌میانجی انگیزه‌ها تنظیم می‌شود. درباره‌ی مبادله و رقابت است و – تکرار تضادهای معمول – در مقابل دولت رفاه مداخله‌گر قرار می‌گیرد. به‌طور سنتی، تبارشناسی‌ها و دیرینه‌شناسی‌های فوکو قدرت تحلیلی خود را از یک ازهم‌گسیختن تضادها و انتخاب‌های شناخته‌شده که پیشاپیش در سطح گفتمان‌های مسلط نشان داده شده است دریافت کرده‌اند. در خصوص پرسش از اقتصاد، حکومت‌مندی به‌نظر در دستیابی به این «فوکو-اثر» منظور نظر ناکام می‌ماند.

بنابراین به نظر می‌رسد با یک آناتومی مفهومی نامتقارن از امنیت-سازوبرگ مواجهیم: گفتمان درباره‌ی اقتصاد یک عقلانیت خاص از امنیت-سازوبرگ را توضیح می‌دهد که در بردارنده‌ی پیشنهاداتی پذیرفتنی برای اندیشیدن به دولت «بدون امعاء و احشاء» است، حال آنکه پیچیدگی ساخت این سازوبرگ از توضیح خود نظم امر اقتصادی، یا، همانطور که به‌طور آزمایشی عنوان کردم، نظم اقتصادی چیزها بازمی‌ماند. حدی آشکار می‌شود در اینکه چگونه پیچیدگی ساخت تکنیک‌های حکومت‌مندی فی‌الواقع می‌تواند همچون یک امر اکتشافی کامل برای جابجایی عام‌وشامل بودگی ضمنی هم دولت و هم بازار عمل کند – که به معنای گفتن این نیست که امر اقتصادی را تا میزان معینی باز-مفصل‌بندی نمی‌کند. یافتن این استراتژی‌های حکومتی خاص در مکان‌های/اجتماعی متفاوت، از جمله شرکت‌ها، برنامه‌های مصرف‌کننده یا بوروکراسی‌ها، نمایان می‌سازد که چطور به‌طور عمیق/این‌نوع/ز قدرت درون شکل‌های اقتصادی گرفتار است. با این وجود، رویکرد فوکو قادر است تنها آن استراتژی‌هایی از حکومت‌کردن را تشخیص دهد که به‌میانجی انگیزه‌ها عمل می‌کنند، بدون آنکه به‌طور موفقیت‌آمیز

می‌تواند درون همان چارچوبی جبران‌گردد که توسط فوکو مطرح شده است، اما با این وجود این محوشدن عجیب را عنوان می‌کند، به قیمت شرح منحصر‌بفردی از جمعیت که به‌لحاظ تحلیلی از قلمرومندی مجزا شده است. (استوارت الدن، «حکومت، محاسبه، قلمرو»، «محیط‌زیست و برنامه‌ریزی D: جامعه و فضا»، ۲۵ (۲۰۰۷): ۵۶۲-۵۸۰).

اقتصاد را ورای تخیل لیبرال‌اش مفهوم‌پردازی کند. گزاره‌ی وندی براون - مبنی بر اینکه شرح حکومتی از استراتژی‌های نئولیبرال درباره‌ی اقتصاد نیست - درحالی‌که بازار را به پیش‌زمینه می‌آورد، مناسب‌تر از آن چیزی است که می‌توان انتظار داشت.^{۳۵}

در انتهای این دو دوره در کلوز دو فرانس، فوکو «تفسیر»ش از لیبرالیسم را به عنوان امری خلاصه می‌کند که اشاره بر آن «انواع از عقلانیت دارد که در روش‌هایی به انجام رسیده‌اند که رفتار انسانی با آنها به‌میانجی یک مدیریت دولتی جهت‌دهی می‌شود.»^{۳۶} مطمئناً شگفتی آور و گمراه‌کننده است که فوکو حوزه‌ی تحلیل‌اش را به «مدیریت دولتی» محدود می‌کند. اما رویکرد فوکو آگاهی از خاص‌بودگی حکومت‌مندی را نشان می‌دهد چنانکه نسبت به تشریح شیوه‌های «دیدن همچون یک دولت» مجهز باقی می‌ماند - در اینجا به‌طور تاحدی مسئله‌برانگیزی عنوان مشهور اسکات را وام می‌گیریم.^{۳۷} با توجه به اینکه تکنولوژی‌های حکومت‌کردن در سرتاسر بدن اجتماعی جاری می‌شوند، این ادعا گمراه‌کننده است. اما با این وجود بار نامتقارن مفهوم حکومت‌مندی را دربرمی‌گیرد. نقطه‌ی مجادله در مورد اینکه فوکو چگونه پرسش از اقتصاد را به درون مدار عقل سیاسی می‌آورد علیه افق سیاسی‌ای که او بر فراز اقتصاد می‌گسترده جهت‌دهی نشده است. نقطه‌ی مجادله‌ای که من در اینجا پیش می‌برم بر این استوار است که او چگونه این را انجام می‌دهد: حفاری کردن «امر سیاسی» در شکل‌های اقتصادی نظم‌دهی، می‌تواند و باید، از چشم‌اندازی فوکویی، به معنای توسعه‌ی یک «تحلیل قدرت» مختص به خاص‌بودگی این عرصه باشد. اما درون حکومت‌مندی، این به معنای کاویدن امر اقتصادی است، با نه وساطت‌های روابط به‌میانجی پول و نه ابژه‌هایی که به‌طور کامل خطاب قرار گیرند. به این معنا است که اقتصاد درون چشم‌انداز امر سیاسی حکومت‌مندی نامرئی باقی می‌ماند.

^{۳۵} - وندی براون، «نئو-لیبرالیسم و پایان لیبرال دموکراسی»، نظریه و رویداد، ۷، ۳ (۲۰۰۳).

^{۳۶} - فوکو، تولد زیست‌سیاست، ۳۲۲. http://muse.jhu.edu/journals/tae/v007/7_1brown.html#copyright (دسترسی ۱۶ ژوئن، ۲۰۰۸).

^{۳۷} - جیمز اسکات، دیدن همچون یک دولت: چگونه برخی طرح‌ها برای بهبود وضع بشر شکست خورده‌اند. (نیو هیون، کورت: انتشارات دانشگاه ییل، ۱۹۹۸).

III. استعاره‌های رویت‌ناپذیری - دیدن همچون یک بازار

رویت‌ناپذیری اقتصاد تنها یک اثر غیرعمدی شرح دقیق فوکو از امنیت‌سازوبرگ نیست، همچنین به‌طور صریح درون تبارشناسی گفتمان اقتصادی که فوکو در تحلیل‌اش ارائه می‌دهد به رمز درآمد است. دست‌نامرئی نقشی برتر و پارادایماتیک در گزارش فوکو از سیاست لیبرال حقیقت ایفا می‌کند: نکته‌ی کلیدی در مورد این تفسیر حکومتی از دست‌نامرئی پراکندگی اقتدار معرفت‌شناختی است که به اجرا درمی‌آورد، و تاثیرش در تحلیل‌بردن اقتدار حاکم. اما خوانش فوکو از پرداخت کامل به *پرابلماتیک سیاسی* رویت‌پذیری و رویت‌ناپذیری در بدن اجتماعی بازمی‌ماند؛ ازینرو تنها یک تبارشناسی جزئی و یک‌جانبه از دست‌نامرئی پدیدار می‌شود، تبارشناسی‌ای که به عملکرد انتقادی دست‌نامرئی ارجحیت می‌دهد درحالی‌که محدودیت‌هایی که توسط این استعاره تحمیل می‌شود را دست‌کم می‌گیرد. پرسش از اینکه چه چیز به عنوان نامرئی یا مرئی در نسبت با بدن اجتماعی تعیین می‌یابد، و چنین رویت‌پذیری‌ای با چه کسی وفق می‌یابد، بافت سیاسی بسیار وسیع‌تری دارد از آنچه فوکو قادر است در درسگفتارهایش منتقل کند. بعلاوه، این بافت سیاسی وسیع‌تر با تفاوت‌های درونی سنت لیبرال مرتبط است - سنتی که، همان‌طور که مک‌کلور در رابطه با جان لاک با نمونه‌نشان می‌دهد، همواره با پرسش‌های دانش و معیارهای قضاوت هدایت و آشفته‌گشته است.^{۳۸} خود لیبرالیسم در رابطه با «سیاست حقیقت»ی که درون دست‌مرئی حکو وثبت شده است یکپارچه نیست. به منظور ترسیم این تفاوت‌های ذاتی درون آنچه به عنوان یک سنت لیبرال ظاهراً متحد از آن یاد می‌شود، بحث پیش‌رو، اگرچه تنها به‌طور شتاب‌زده، بر ماده‌ی بطور تاریخی برگزیده متکی است. از یکسو، اندیشه‌ی لیبرال-دموکراتیک رادیکال کم‌عمر سده‌ی هجدهم را برمی‌گزیند (که با توماس پین یا مارکی دو کوندورست نمونه‌نمایی می‌شود)، و، از سوی دیگر، به اثر فردریش آ. هایک ارجاع می‌دهد، که لایه‌ای مهم از لیبرالیسم را که از سده‌ی نوزدهم برجسته بوده است ارائه می‌دهد. این تفکیک میان لایه‌های لیبرالیسم قابل تقلیل به شکاف تاریخی‌ای که آنها را از هم جدا می‌کند نیست. و نه این لایه‌ها با تمایز میان لیبرالیسم و نئو-لیبرالیسم که فوکو بطور برجسته‌تری به بحث می‌گذارد ارتباط می‌یابند. در

^{۳۸} - کریستیه مک‌کلور، *حقوق قضاوت‌کننده: سیاست لاک و حدهای توافق*، (ایتاکا، نیویورک: انتشارات دانشگاه کورنل،

عوض، یک تفاوت درون سیاست حقیقت را پیش می‌نمایاند که امری ضمنی درون سنت لیبرالی است که در انتهای سده‌ی هجدهم به امری به‌طور خاص بدخیم تبدیل می‌شود، اما از این لحظه‌ی تاریخی فراتر می‌رود. با اینحال هنوز، همچنانکه فوکو می‌داند، ترکیب‌کردن این لحظه‌ی تاریخی خاص آموزنده است، وقتی که به شرح تاریخچه‌ی گسست میان معرفت کلاسیک و مدرن در گردش سده‌ها در نظم چیزها پرداخت. به طرز کنجکاوی برانگیزی، برای گزارش او از حکومت‌مندی لیبرال، این گسست نقشی بازی نمی‌کند. آنچه او در نظم چیزها اشاعه می‌دهد، به‌ویژه تغییرات گفتمانی در اقتصاد سیاسی، در تبارشناسی گزارش لیبرال از اقتصاد که در مطالعاتش از حکومت‌مندی ارائه می‌دهد یکپارچه باقی می‌ماند.^{۳۹} با دقت اشاره‌کردن به این تناقضات صرفاً تمرینی در فضل دانشورانه نیست: این تفاوت‌ها با تفاوت‌ها در «سیاست حقیقت» مشمول در خود سنت لیبرالی مرتبط است، و به همین دلیل غیاب آنها غفلت‌هایی انتقادی را برمی‌سازد. برای بازیابی این تفاوت‌ها، توضیحی از استعاره‌ی دست نامرئی، چنانکه به‌میانجی تحلیل محدود فوکو مشاهده می‌شود، لازم است.

پرسش از رویت‌پذیری و معرفت‌شناسی مرتبط با آن امری مرکزی است در این مورد که چگونه فوکو مفهوم اقتصاد را با عقلانی‌سازی لیبرال حکومت مرتبط ساخت. فوکو به دنبال این بود که همین سرحد میان حیطه‌های سیاست و اقتصاد به عنوان یک برساخت معرفت‌شناختی خاص را بفهمد: «اقتصاد سیاسی مهم بود، حتی در فرمول‌بندی نظری‌اش، تاجائیکه (و فقط تاجائیکه، اما این به‌وضوح امر خطیری است) به حکومت اشاره داشته باشد آنجا که باید می‌رفت تا اصل حقیقت‌کردار حکومتی خودش را بیابد.»^{۴۰} موضوع تعیین‌کننده نه این یا آن نظریه یا امر واقع اقتصادی بخصوص است، و نه

^{۳۹}- آدام اسمیت، که در شرح پیشین یک موضع میانه بین دوران مدرن و کلاسیک را اتخاذ کرده بود، بعدتر به سمت یک فیگور پارادایمی برای عقلانیت سیاسی لیبرال مدرن گردش کرد. همچنین «محدودیت مدرن انسان‌ها» که فوکو در نظم چیزها تشخیص می‌دهد، به نحو مقتضی به شرح او از حکومت‌مندی ترجمه نشده است. رسیدگی به این تغییر جهت به سمت محدودیت می‌تواند در ارائه‌ی پاسخ به پرسش از رابطه‌ی میان زیست‌سیاست و اقتصاد یاری رساند - که به‌طور کافی توسط فوکو بدان پرداخته نشده است. برای بحثی در مورد پیوند مفقود میان زیست‌سیاست و اقتصاد نگاه کنید به اولریش بروکلینگ، اقتصاد انسانی، سرمایه‌ی انسانی، یک نقد اقتصاد زیست‌سیاسی. در *انضباط‌های زندگی*. میان *انسان‌شناسی، ادبیات و سیاست*، ویراست اولریش بروکلینگ و دیگران. (توبینگن، آلمان: انتشارات گونتر، ۲۰۰۴).

^{۴۰}- فوکو، *تولد زیست‌سیاست*، ۳۲.

این حقیقت درون «سرهای اقتصاددانان» وجود دارد.^{۴۱} در عوض، مهمترین امر همین ساختار پیوستگی میان عقل سیاسی و حقیقت است. عقل سیاسی و حیطة سیاست درون لیبرالیسم، مطابق نظر فوکو، به بازار به عنوان یک «دادگاه راستی‌آزمایی» گره خورده است.

پیوندی که توسط لیبرالیسم میان حقیقت بازار و عقلانیت‌های حکومت‌کردن برقرار شد یک رابطه‌ی سرراست را برنمی‌سازد. امر کلیدی برای لیبرالیسم طبیعت پارادوکسیکال این رابطه است چنانکه عقل سیاسی را به یک ابژه‌ی دانش ارجاع می‌دهد که رویت‌ناپذیر باقی می‌ماند. به بیان دیگر، اقتصاد اشتیاق به دانستن را تحریک می‌کند، و یک زمینه‌ی معرفت‌شناختی پارادوکسیکال را به بار می‌آورد. به‌طور پارادوکسیکال، «دست نامرئی» آدام اسمیت از این انقطاع در اقتدار یک بینایی حاکم جانبداری می‌کند؛ ناممکن بودن دیدن کل جامعه از یک نقطه‌ی برتر واحد را مفصل‌بندی می‌کند. طبق نظر فوکو، مهمترین نقطه‌ی تکین در رابطه با این رویت‌پذیری حد قدرتی است که تولید می‌کند. کلمات پیش رو، که فوکو در یک گفتگوی ساختگی با حاکم حقوقی در دهان/انسان/اقتصادی قرار می‌دهد به خوبی این حالت را با نمونه نشان می‌دهد: «او همچنین به حاکم می‌گوید: تو نباید. اما چرا او نباید؟ تو نباید چون تو نمی‌توانی. و تو نمی‌توانی به این معنا که «تو بی‌قدرت هستی». و چرا بی‌قدرت هستی، چرا نمی‌توانی؟ تو نمی‌توانی چون نمی‌دانی و تو نمی‌دانی چون نمی‌توانی بدانی.»^{۴۲}

ازینرو، فیگور اقتصاد نامرئی نقشی محوری برای شروع گفتمانی این حدها و اثرات حکومتی‌شان دارد. فوکو بر این اساس تمایز قائل می‌شود میان عقلانیت سیاسی لیبرال و سلف فیزیوکرات‌اش. فوکو تأکید می‌کند که فیزیوکرات‌ها عقل سیاسی را به یک اقتصاد نامرئی ارجاع ندادند، بلکه برخلاف، یک جدول/اقتصادی را حاصل کردند که یک بینایی حاکم که بر فراز کل باشد را ممکن می‌گرداند. حقیقت بدن اجتماعی-سیاسی، که به چشم‌های حاکم شفاف است، این بود که تصمیم حاکم را هدایت کند، بدون آنکه او را از جا بیرون کند. از دیگر سو، لیبرالیسم به تمام معنا، با دفاع از یک بینایی بسته از بدن اجتماعی آغاز می‌شود.^{۴۳} فوکو در جاهای مختلفی طی این درسگفتارها اندیشه‌ی اقتصادی را به عنوان

۴۱- همان، ۳۰.

۴۲- همان، ۲۸۳.

۴۳- همان، ۲۸۵ و بعدتر.

همان سنگر گفتمانی ای توصیف می‌کند که چنین حدهایی را برقرار می‌سازد، که به شیوه‌هایی بنیادی همچنین حدی معرفت‌شناختی است. بنابراین، در تقابل با خرد فلسفه‌ی سیاسی، فوکو لیبرالیسم را، در جنبه‌های اساسی‌اش، نه به شکل قانون بلکه به گفتمان درباره‌ی اقتصاد‌گره می‌زند.^{۴۴} او خاطر نشان می‌کند که «بدعت‌گذاران» پلیس-دولت با «فانتزی خودبزرگ‌پندارانه و وسواسی‌اش از یک جامعه‌ی به‌تمامی مدیریت‌شده»^{۴۵} اقتصاددانان بودند چراکه یک واقعیت را مطرح نمودند که تراکم و طبیعی‌بودگی خودش را دارد: «[...]. این اقتصاددانان بودند که نقدی از دولت پلیسی را بر حسب تولد احتمالی یا ممکن یک هنر تازه‌ی حکومت برپا ساختند.^{۴۶} گفتمان درباره‌ی اقتصاد، با انگاره‌های سیلان‌های گردشی، محیط، منافع و وقایع تصادفی ملازم با آن، در برابر هرگونه اشتیاق برای حکومت‌کردن به‌طور مستقیم، به‌طور دقیق و جزئی قرار می‌گیرد- به همان میزان که بینایی حاکم بر این فرایندها را ناممکن ساخت: «امکان محدودیت و پرسش از حقیقت هر دو به‌میانجی اقتصاد سیاسی به عقل حکومتی معرفی شده‌اند:»^{۴۷} «فکر می‌کنم به‌طور بنیادی این اقتصاد سیاسی بود که تضمین خود-محدودسازی عقل حکومتی را ممکن ساخت.»^{۴۸}

بدین ترتیب به قلب خوانش فوکو از استعاره‌ی نامرئی بودن اقتصاد رسیدیم: فهم اساسی و به‌لحاظ سیاسی مربوط از «دست نامرئی» مشهور بر همان محدودیتی تمرکز می‌یابد که بر غرور حاکم برای دانستن و اداره‌کردن کل جامعه و اقتصادش از موضعی مرکزی تحمیل می‌کند. فوکو با ذوقی تقریباً شگفتی‌آور این نکته را، پس از آنکه خطوط موازی میان حدهایی که کانت بر کاربردهای مناسب از عقل

^{۴۴} - برای آنکه دقیق باشیم، باید اضافه کنیم که بحث فوکو در اینجا موکداً تاریخی است، همچنان‌که اقتصاد سیاسی به عنوان شکلی از دانش لیبرال نیست «چه به موجب فضیلت چه به موجب طبیعت» (فوکو، تولد زیست‌سیاست، ۳۲۱). برای یک بحث گسترده‌تر از رابطه‌ی میان قانون در عملکردش به عنوان یک حد و استیضاح اقتصاد به‌عنوان یک حد طبیعی، نگاه کنید به درسگفتار ۱۷ ژانویه ۱۹۷۹ (فوکو، تولد زیست‌سیاست).

^{۴۵} - نیکولاس روز و پیتر میلر، «قدرت سیاسی و رای دولت: پروبلماتیک‌های حکومت»، ژورنال بریتانیایی جامعه‌شناسی، ۴۳، ۲ (۱۹۹۲): ۱۸۹.

^{۴۶} - فوکو، امنیت، قلمرو، جمعیت، ۳۴۷.

^{۴۷} - فوکو، تولد زیست‌سیاست، ۱۷.

^{۴۸} - همان، ۱۳.

محض از یکسو، و خود-محدودگری عقل سیاسی که توسط اقتصاد سیاسی وضع شد از سوی دیگر را ترسیم کرد، با دقت شرح می‌دهد: ^{۴۹} «بنابراین جهان اقتصادی بطور طبیعی مات و بطور طبیعی غیر-تمامیت‌یابی است. در اصل و به طور قطع از یک چندگانگی نقطه‌نگاه‌ها بر ساخته شده است [...] اقتصاد یک رشته‌ی آتئیستی است؛ اقتصاد یک رشته‌ی بدون خدا است؛ اقتصاد یک رشته‌ی بدون تمامیت است؛ اقتصاد رشته‌ای است که آغاز به نشان دادن نه تنها بی‌معنایی بلکه همچنین ناممکن بودن یک نقطه‌ی حاکم از دید بر فراز تمامیت دولتی که او باید حکومت نماید می‌کند.»^{۵۰} این اقتصاد نامرئی است که ابزار این محدودسازی را تدارک می‌بیند.

این شرح از نامرئی بودن اقتصاد به عنوان عدم‌امکان یک چشم‌انداز حاکم مطمئناً در ارتباط است با نقدهای اقتدار معرفت‌شناختی مدرن و دعویات در مورد عام‌وشامل‌بودگی که توسط پسا-ساختارگرایی، فمینیسم و نظریه‌ی پسا-استعماری ارائه شده است. «دید از هیچ‌کجا»ی حاکم توسط ارجاع به چشم‌اندازهای گوناگون و محدود درون عمق بدن اجتماعی اقتدار-زدایی می‌شود. بدین ترتیب یک مجاورت و علاقه‌ی معین شرح فوکو از استعاره‌ی نامرئی بودن را ملون می‌کند. این علاقه هیچگاه او را از گفتن داستانی از لیبرالیسم که مکانیسم‌هایی که این شخصیت اعلان‌شده‌ی محدودیت‌زدایی را برش می‌دهند را روایت می‌کند متوقف نساخت. اما بحث حاضر بیش از آنکه به‌سادگی به شایستگی‌های

^{۴۹} - این مقایسه به این نحو خوانش می‌کند: «کانت نیز، کمی بعدتر بعلاوه، باید به انسان می‌گفت که او نمی‌تواند تمامیت جهان را بداند. خب، چند دهه قبل‌تر، اقتصاد سیاسی باید به حاکم می‌گفت: حتی تو هم نمی‌توانی تمامیت فرایند اقتصادی را بدانی. هیچ حاکمی در اقتصاد وجود ندارد. هیچ حاکم اقتصادی‌ای وجود ندارد. این نکته‌ی بسیار مهمی است در تاریخ اندیشه‌ی اقتصادی، مطمئناً، اما همچنین و بیش از هر چیز در تاریخ عقل حکومتی» (فوکو، تولد زیست‌سیاست، ۲۸۳).

^{۵۰} - فوکو، تولد زیست‌سیاست، ۲۸۲. بنابراین دست نامرئی برای لیبرالیسم امری ضروری است، که فوکو مدعی است از پیش توسط حکومت محدود یا صرفه‌جو اشغال شده است و می‌تواند «به عنوان تکنولوژی‌ای از حکومت تعریف گردد که هدف آن خود-محدودگری خودش است [...]» (همان، ۳۱۹). توسط پرسش ثابت از اینکه اصلاً چرا باید حکومت کرد و خود را تابع نقد مداوم خویش قرار داد تسخیر شده است، [...] من مایلم در لیبرالیسم شکلی از تامل انتقادی بر کردار حکومتی را ببینم (همان، ۳۲۱). موضوع حکومت محدودشده و موتیف نقد، طبق نظر فوکو، چهره‌ی ژنوس لیبرالیسم را محدود و مشخص می‌کند: به عنوان یک پیچیدگی از شکل‌های غالباً غیرمستقیم فرمانروایی - که می‌تواند به‌طور پارادوکسیکال کاملاً وسیع از کار درآید - و همچون «ابزاری برای نقد واقعیت» (همان، ۳۲۰).

تحلیل فوکو از لیبرالیسم پردازد، به خوانش ویژه‌ی نامرئی بودن اقتصاد و اثرات و غفلت‌های نظری آن می‌پردازد.

اینکه این خوانش جنبه‌هایی تعیین‌کننده را از قلم می‌اندازد می‌تواند با بازدید از ضبط تاریخی درک گردد. یک چشم‌انداز تبارشناختی مورد دوباره‌کاری قرار گرفته کلیدهایی را برای حفاری پرابلماتیک سیاسی بسیار وسیع‌تری از رویت‌پذیری تدارک می‌بیند نسبت به آنچه روایت فوکو ارائه می‌کند. تاریخ احساسات اقتصادی اما روفسچایلد توجه ما را به سمت استعاره‌های مورد مباحثه قرار گرفته‌ی رویت‌پذیری در انتهای سده‌ی هجدهم جلب می‌کند. او تاکید می‌کند که این زمانی است که در آن سرحدات میان حیطه‌های اقتصادی و سیاسی هنوز چندان به‌وضوح ترسیم نشده بود.^{۵۱} گردش به سمت سده‌ی نوزدهم، در پی بیداری انقلاب فرانسه، مملو از مرافعات بر سر این بود که چگونه و برای که امر اجتماعی رویت‌پذیر بود. پرابلماتیک سیاسی در معرض خطر در یک معنای بسیار عمومی‌تر پیرامون عدم قطعیت دیدن درون موقعیتی که توسط پرسشگری شدید از ساختارهای به‌میراث‌برده‌ی اقتدار در یک زمان از تحول سیاسی تعریف می‌شود می‌گردد. برخلاف، اگر شرح فوکو را دنبال کنیم، می‌توان چشم‌داشت تفاوت عمده درون سنت لیبرال را داشت که به‌ترتیب در میان سده‌ی نوزدهم و نئولیبرالیسم سده‌ی بیستم ساکن گردد. اما یک شرح تبارشناسانه‌ی دقیق‌تر، که بر آن است تا مرافعات، مبارزه‌ها، و «تخصیص‌های واژگان»^{۵۲} را آشکار سازد، در عوض درمی‌یابد که چنین شکاف‌هایی در حوالی ۱۸۰۰ مربوط و موجود بودند، وقتی که عقل اقتصادی هنوز یک حد اکید برای عمل نقطه‌ی مقابل‌اش را پیش‌نهادده بود.^{۵۳} شلدون وُلین خاطر نشان کرده است که چطور به‌آسانی این تفاوت‌ها در لیبرالیسم به‌نظر از توجه می‌گریزند.^{۵۴} اما در حوالی زمان انقلاب فرانسه، در مرافعه‌ای

^{۵۱} - اما روفسچایلد، احساسات اقتصادی. آدام اسمیت، کوندورست، و روشنگری، (کمبریج: انتشارات دانشگاه هاروارد، ۲۰۰۱)، ۵۰.

^{۵۲} - فوکو، باید از جامعه دفاع کرد، و میشل فوکو، «نیچه، تبارشناسی، تاریخ»، ۱۵۴ و بعدتر.

^{۵۳} - روفسچایلد، ۳۸ و بعدتر.

^{۵۴} - شلدون وُلین، سیاست و بینایی: پیوستگی و ابداع در اندیشه‌ی سیاسی غربی. ویراست مبسوط، (پرینستون، ان‌جی: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۲۰۰۴)، ۲۶۳. شلدون وُلین بیشتر تمایل دارد که چنین تفاوت‌هایی را نه به عنوان امری درونی لیبرالیسم، بلکه به عنوان امری که اشاره بر دو سنت متفاوت دارد که به‌آسانی «با هم جمع می‌شوند» درک

شدید پیرامون پرسش‌های دیدن و دانستنِ بدن اجتماعی-اقتصادی به پیش می‌آیند. ماده‌ی تاریخی ذیل تنها به پایان سده‌ی هجدهم ارجاع نمی‌دهد، از این لحظه/ستفاده می‌کند تا تفاوت‌های درون لیبرالیسم میان از یکسو، متفکرانی نظیر توماس پین، کوندورست و تا اندازه‌ای آدام اسمیت، و از دیگر سو، فردریش فون هایک را نشان دهد.

ما از این پیشینه‌ی تاریخی می‌آموزیم که بدن اجتماعی-اقتصادی صرفاً نسبت به حاکم نامرئی فرض نشده بود: نامرئی‌بودگی جامعه و کوری مرتبط با آن همچنین به طور برجسته‌ای بر آنها گواهی می‌داد که تازه در صحنه‌ی سیاسی حاضر می‌شدند، آنها که جز «سه‌م خصوصی محدودی از عقل» نداشتند، همانطور که ادموند بورک به‌طور مشهوری خاطر نشان می‌کند. به‌گفته‌ای آنها بودند که نمی‌توانستند ببینند و ضرورت‌های اجتماعی و ساختارهای در شرف وقوع برایشان اساساً نامرئی باقی می‌ماند. ژاک نکر، وزیر دارایی در آن زمان، بر آن بود که مردم مثل کودکان هستند، بدون تامل عمل می‌کنند، تنها با غریزه‌شان تعلیم می‌یابند، همچنانکه «در این فضای عظیم که آینده نامیده می‌شود... بیش از فردا را نمی‌بینند.»^{۵۵} به‌طور مشابه، آدام فرگوسن شکایت می‌کرد که «هر قدم و هر حرکت از انبوهه با کوری یکسانی نسبت به آینده ساخته شده است.»^{۵۶} آنها درحالی‌که تنها توسط بی‌واسطگی ادراک‌های خودشان هدایت می‌شدند و از در نظر آوردن قواعد اجتماعی-سیاسی به نحو مقتضی باز می‌ماندند، اظهارات سیاسی‌شان فاقد فهم‌پذیری و بینش لازم بود. «توده»، همانطور که محقق مشهور جمعیت و اقتصاد توماس روبرت مالتوس خاطر نشان می‌کند، «با خشمی به‌خاطر رنج‌های واقعی برانگیخته شده

کند: رادیکالیسم دموکراتیک و لیبرالیسم. توماس پین به اولی تعلق دارد، درحالی‌که آدام اسمیت به دومی. اما روفسچایلد تلاش می‌کند تفاوت‌های میان آدام اسمیت و لیبرالیسم سده‌ی نوزدهم را ترسیم نماید، که همواره بیشتر به تاملین بنیادهای نظم (معرفت‌شناختی) بلامنازع تمایل داشت. این تفاوت‌ها در اینجا به عنوان اموری به حساب می‌آیند که به تفکیک تفاوت‌ها با توجه به سیاست روی‌ت‌پذیری یا روی‌ت‌ناپذیری یاری می‌رسانند. اما البته، مهم است که به ذهن بسپاریم که شک‌گرایی آدام اسمیت و دیوید هیوم نسبت به دموکراتیک‌سازی حکم امری عمیق بود.

^{۵۵} - به نقل از روفسچایلد، ۳۹؛ ۲۳.

^{۵۶} - همان، ۱۲۳.

بود اما کاملاً ناآگاه از محلی بود که آن رنج‌ها از آن سرچشمه گرفته بودند.^{۵۷} به آن خاطر، به‌سادگی به این سمت سوق داده می‌شدند که «وهم‌های اندیشه» و «پروازهای خیال را دنبال کنند» و به‌سادگی «فریفته‌ی نموده‌ها بودند.» اما البته فیلسوفان و لیبرال‌های رادیکالی نظیر توماس پین هم بودند، «که خود را تماماً ناآشنا با ساختار جامعه نشان داده است.»^{۵۸} رویت‌پذیری و بینایی، کوری و جهالت، فضیلت‌ها و فسادها به انحاء گوناگون در میان حاکم، مردم، و آنها که به‌گفته‌ای آنها را با نظریه‌هایشان فریب می‌دادند نسبت داده شده بود. بدین ترتیب، حتی چنین تصاویر لحظه‌ای تاریخی‌ای توجه را به اظهارات چندگانه، بسیار مورد بحث قرار گرفته و به‌سنگینی بارشده درباره‌ی دعویات دانش جلب می‌کند.

فوکو خودش پیشنهاد داده است که هرگونه نوشتار تبارشناسی دانش در این دوره باید از دوتایی‌های روشنگری که در میان کوری و بینایی، شب و روز، دانش و جهالت قرار دارند دور بماند. در عوض، باید مبارزه‌ی بسط‌یافته، نه میان دانش و جهالت، بلکه میان شکل‌های مختلف دانش را درک کند.^{۵۹} دنبال کردن این خطوط تخصصی، حتی به‌طور حداقل، نشان می‌دهد که خنثی کردن غرور دانش حاکم و اظهار یک رویت‌ناپذیری ساختاری دو حرکت متمایزند که با رویت‌ناپذیری و با اثرات متفاوت همبسته‌اند.

می‌توان یک گسست گفتمانی ژرف را میان لیبرال‌های دموکراتیک رادیکال سده‌ی هجدهم نظیر توماس پین یا کوندورست و شکل متعاقباً مسلط لیبرالیسم از سده‌ی نوزدهم مشاهده نمود.^{۶۰} برای دومی، بدن اجتماعی «به‌طور ترس‌آوری پیچیده» و نامعین در تمام روابط روی هم‌افتاده‌اش می‌نمود.^{۶۱}

^{۵۷} - توماس روبرت مالتوس، *مقاله‌ای درباره‌ی اصل جمعیت*. ویراست ششم (لندن: ویلیام پیکرینگ، ۱۹۸۶)، ۵۰۱؛ ۴۹۴.

^{۵۸} - مالتوس، ۵۲۶؛ ۵۰۵.

^{۵۹} - فوکو این را در بحث در مورد فلسفه و علم و انضباط‌یافتن دانش با دقت شرح می‌دهد. نگاه کنید به سخنرانی ۲۵ فوریه در درسگفتار فوکو، *باید از جامعه دفاع کرد*.

^{۶۰} - ولین و روفسچایلد.

^{۶۱} - آنتونی-نیکولاس دو کوندورست، *طرحی برای یک تصویر تاریخی از پیشرفت ذهن انسانی*. (لندن: ویدنفلد و نیکولسن، ۱۹۵۵)، ۱۳۱.

این هستی‌شناسی اجتماعی-اقتصادی وابستگی‌های متقابل بی‌شمار جدول اقتصادی شفاف را به چالش کشید، درست همانطور که فوکو انتظارش را می‌داشت. با اینحال، اندیشه‌ی لیبرال اولیه مشغول تولید شکل‌های معینی از دانش درباره‌ی بدن اجتماعی-اقتصادی بود که به این پیچیدگی پاسخ گوید. کوندورست «ریاضیات اجتماعی» را ابداع نمود تا یک حقیقت محتمل را در میان عقاید نامعین و درحال‌تغییر باز یابد، درحالی‌که همواره نسبت به طرح یک حقیقت از جامعه محتاط باقی ماند.^{۶۲} توماس پین به همان اندازه مشغول با تعیین یک دانش حسابگرانه و سیاسی درباره‌ی سهم‌های تمدن که توزیع شوند بود. این می‌تواند وظیفه‌ی یک معرفت‌شناسی تاریخی تمام‌وکمال تر باشد که «سیاست حقیقت»ی که با آن همبسته است را بازگشاید. اما نکته‌ی مهم‌تر برای این بحث این امر واقع صرف بود که نه یک رویت‌ناپذیری عمومی و نه یک رویت‌ناپذیری ساختاری جامعه اظهار شده بود، نه حتی هرگز یک موضع مطمئن که بتوان از آن قضاوت کرد و دانست فرض شده بود. آنها یک «جهان بی‌پدر» - با استفاده از اصطلاحی که روفسچایلد ابداع کرد - از اقتدار معرفت‌شناختی بی‌بنیاد و نامعین را طرح ریختند، اما یک بینایی مسدود در نسبت با پیچیدگی اجتماعی-اقتصادی را فرض نمودند. حتی آدام اسمیت، که شک‌گرایی‌اش او را به این سمت سوق داد که فرض گیرد «سیاست "حماقت انسان" است»^{۶۳} جرات نکرد که مدعی ناممکن بودن هرگونه شکل از رویت‌پذیری نظری امر اجتماعی-اقتصادی گردد. همانطور که روفسچایلد به‌طور متقاعدکننده‌ای استدلال می‌کند، اظهار «دست نامرئی» ساختار منع‌کننده‌ی عمیقی از بینایی در اسمیت نداشت. روفسچایلد اینطور بحث می‌کند که نزد اسمیت، همچنانکه نزد کوندورست، «حالت روشنی‌یافته» وضعیتی نامعین بود. درحالی‌که قرار نبود هیچ زمینه‌ی معرفت‌شناختی معینی وجود داشته باشد، مستلزم نظریه‌پردازی و رویاپردازی بود.^{۶۴} «جهان بی‌پدر» قضاوت‌های نامعین هیچ بینایی حاکم یا معینی ارائه نداد، اما هیچ ممنوعیت خاصی هم در مورد رویت‌پذیر ساختن امر اقتصادی به‌خودی‌خود تحمیل نکرد.

^{۶۲} - یوهان هیلبرون، صعود نظریه‌ی اجتماعی، (مینئاپولیس، ام‌ان: انتشارات دانشگاه مینسوتا، ۱۹۹۵) ۱۶۸، و روفسچایلد، ۱۷۸ و بعدتر.

^{۶۳} - آلبرت هیرشمن، اشتیاق‌ها و منفعت: بحث‌های سیاسی برای سرمایه‌داری قبل از پیروزی‌اش، (پرینستون، ان‌جی: انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۹۷)، ۱۰۴.

^{۶۴} - روفسچایلد، ۱۲۳.

اما استعاره‌ی رویت‌ناپذیری بعدها به مانعی منع‌کننده برای رویاپردازی در مورد جهان اجتماعی-اقتصادی تبدیل شد. لیبرالیسم سده‌ی نوزدهم، که از صافی آثار اقتصاددانان کلاسیک گذشته بود، بسیار بیشتر صرف برقراری بنیادهای بلامنازع نظم شده بود. لیبرالیسم هایدک، که بیشتر معطوف به ادموند بورک است تا توماس پین (بر خلاف آنچه روایت تاریخی فوکو مدعی است) امری پارادایماتیک برای اظهار همزمان رویت‌ناپذیری و بنیادنهادن است: ^{۶۵} «همین رویت‌ناپذیری کل است که، طبق نظر هایدک، اطاعت از آن قواعد رفتار را ایجاب می‌کند» (که ما هیچگاه نساخته‌ایم، و هیچگاه نفهمیده‌ایم). ^{۶۶} او تصدیق می‌کند که این یک «ضرورت تلخ» است که توسط یک «عقل مغرور» به آسانی پذیرفته نمی‌شود. ^{۶۷} لحظه‌ی تعیین‌کننده‌ی تسلیم‌شدن به قواعد و تنظیمات امر داده‌شده بر زمینه‌های این رویت‌ناپذیری ذاتی بنیان نهاده شده است. ^{۶۸} نظم بسط‌یافته‌ی بازار به آن چیزی پاسخ می‌گوید که «فراتر از حیطه‌ی فهم، آرزوها و مقاصد ما، و ادراکات حسی ما می‌رود، آنچه دانشی را ترکیب و تولید می‌کند که هیچ مغز انسانی و هیچ سازمان واحدی نمی‌تواند آن را دارا باشد یا ابداع کند». ^{۶۹} اقتصاد

^{۶۵} - برای روابط میان بنیان‌گذار محافظه‌کاری ادموند بورک و شکلی از نئو-لیبرالیسم که هایدک نماینده‌ی آن است، نگاه کنید به شناسایی هایدک از خودش به‌عنوان یک «ویگ قدیمی»، که به طور موازی با ادموند بورک در ضمیمه‌ی تاسیس آزادی با عنوان «چرا من یک محافظه‌کار نیستم» ترسیم می‌شود. (فردریش آ. هایدک، *تاسیس آزادی*، (شیکاگو، انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۶۰)، ۳۹۹ و بعدتر، ۴۰۹). این عنوان گمراه‌کننده است. هایدک علیه محافظه‌کاری‌ای بحث می‌کند که به‌طور نامشخصی نسبت به هرگونه تغییر بی‌میل است. بنابراین سعی می‌کند خود را، و همچنین ادموند بورک را، از نوعی از «توری-محافظه‌کاری» متمایز کند که به دنبال پذیرش آزمایش‌گری کمتری است نسبت به آنچه دربرمی‌گیرد. «من به همان اندازه‌ی اندکی یک توری-محافظه‌کار هستم که ادموند بورک بود.» (فردریش آ. هایدک، «جهان اسرارآمیز تجارت و پول»، در *غرور کشنده: خطاهای سوسیالیسم*. مجموعه آثار فردریش آگوست هایدک، جلد ۱. (لندن، راتلج، ۱۹۸۸)، ۵۳). برای پیوندهای نزدیک میان شکلی از محافظه‌کاری سیاسی و این رشته از لیبرالیسم، همچنین نگاه کنید به ویلیام شویرمن، «اتحاد نامقدس کارل اشمیت و فردریش آ. هایدک»، *صور فلکی*، ۴، ۲. (۱۹۹۷)) و همچنین بحث جان پی. مک‌کورمیک از این نوع از محافظه‌کاری (جان پی. مک‌کورمیک، *نقد کارل اشمیت از لیبرالیسم: علیه سیاست به عنوان تکنولوژی* (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۹۷)، ۳۰۳ و بعدتر).

^{۶۶} - هایدک، «جهان اسرارآمیز تجارت و پول»، ۱۴.

^{۶۷} - همان، ۶۴؛ ۷۶.

^{۶۸} - همان، ۷۷.

^{۶۹} - همان، ۷۱.

برای هایک یک فرا-نظریه است درباره‌ی «پراکندگی اطلاعات»^{۷۰} و از این جهت تنها شکل از دانش است که ما را از حدهای خودمان برای دانستن به شیوه‌های مولد مطلع می‌کند. هایک ناممکن بودن شناخت امر اقتصادی از یک موضع حاکم را به تجویز اقتصاد به عنوان شکل قابل دوام خود-آگاهی درباره‌ی این حالت هستی‌گره می‌زند؛ او تاملات به ظاهر انتقادی درباره‌ی حدهای عقل – آنچه فوکو با یک عملکرد کانتی همراه می‌کند – را با یک منع تخطئه‌آمیز در مورد نظریه‌پردازی، یعنی، با ممنوعیت رویاپردازی «نظم بسط‌یافته» (هایک) در یک نور متفاوت به طور تنگاتنگی پیوند می‌زند.

پارادوکس رویت‌ناپذیری ذاتی که او مطرح می‌کند تنها در شرط‌بندی کردن میان یک امکان‌ناپذیری انتقادی برای دیدن و ممنوعیت آن نهفته نیست. همچنین در همین واژگونی سوژه-موضع‌های دانش که آن را عملی می‌کند نیز نهفته است. اتهام عمومی تلاش برای دیدن ورای منفعت خود شخص بر ساخت بازار به عنوان یک محل که در آن بدن اجتماعی قابل خواندن می‌شود را به عنوان سطح زیرین خود دارد. هایک اظهار می‌کند: «این بیش از یک استعاره است که نظام قیمت را به عنوان نوعی از ماشین‌آلات برای ثبت تغییر، یا نظامی از اطلاعات دوربرد توصیف کنیم [...]»^{۷۱} در شرح هایک، به یک کمر بند انتقال برای اطلاعات تبدیل می‌شود، و میزانی از دانش را تولید می‌کند که برای کل دارای عملکرد است.^{۷۲} «کل به عنوان یک بازار عمل می‌کند... زیرا عرصه‌های بینش فردی محدود آنها به‌طور بسنده روی هم‌قرار می‌گیرند تا به میانجی وساطت‌های متعدد اطلاعات مربوطه به همگان مرادده شود [...] مهم‌ترین امر واقع در مورد این نظام اقتصاد دانش است که با آن عمل می‌کند، اقتصاد این‌که چقدر اندک شرکت‌کنندگان فردی آن نیاز است بدانند...»^{۷۳} بنابراین، بازار «مانند یک تلسکوپ» است، ابزاری برای دانستن امر مربوطه، اما خودش نه فهمیده می‌شود، نه قرار است مورد تجدیدنظر قرار گیرد.^{۷۴} هایک تهدید می‌کند که بدون اجازه‌دادن به بازار که چنین موضع معرفت‌شناختی‌ای را فرض

۷۰- همان، ۸۸.

۷۱- فردریش آ. هایک، «کاربرد دانش در جامعه»، در *نشریه‌ی اقتصادی آمریکایی*، جلد ۳۵ (۴)، ۱۹۴۵: ۵۲۷.

۷۲- هایک، «جهان اسرارآمیز تجارت و پول»، ۹۴.

۷۳- هایک، «کاربرد دانش در جامعه»، ۵۲۶ و بعدتر.

۷۴- هایک، «جهان اسرارآمیز تجارت و پول»، ۱۰۴.

گیرد ما ممکن است «نوع دیگری از تمدن را توسعه دهیم، مانند دولت موریانه‌ها»^{۷۵} یا به سادگی «تغذیه‌ی انبوهه‌های هستی‌های انسانی موجود» را قربانی خواهیم کرد.^{۷۶}

درون این برساخت گفتمانی، بازار به یگانه محل مشروع تولید این دانش از کل تبدیل می‌شود. رویت‌ناپذیری بازار و برساخت اقتدار معرفت‌شناختی‌اش دست‌در دست هم پیش می‌روند. ما بر روی یک برساخت آشنا لغزیده‌ایم: تنها آنچه خاص بودگی خود را نمایش نمی‌دهد می‌تواند عام و شامل فرض گردد؛ تنها یک بازار نامرئی می‌تواند یک بینایی قابل دوام را نوید دهد. در این زمینه، دست نامرئی فقط در مورد ضدیت با غرور «حاکمیت اقتصادی» نیست، چنانکه فوکو خاطر نشان می‌کند. بیشتر در مورد ضدیت با شکل‌های رویت‌پذیری انتقادی‌ای است که معمولاً با آثار فوکو همراه است. رویت‌ناپذیری بازار بر علیه همان چشم‌انداز تحلیلی‌ای جهت‌دهی شده است که فوکو نوعاً فرض می‌گیرد، که به دنبال یافتن وسایل، مواضع، و معماری‌هایی است که چنین ادعاها و ارجحیت‌های معرفت‌شناختی‌ای را تولید می‌کند. یک رویکرد نوعی بیشتر فوکویی آغاز به خنثی کردن نامرئی بودگی امر اقتصادی و بازار به عنوان یک «تلسکوپ» نامرئی و «اطلاعات-ماشین» می‌کند. این به معنای رویت‌پذیر ساختن خود «ماشین دیدن» بازار است، به جای دیدن همچون خود بازار دیده‌نشده.

در مجموع: از قلم‌انداختن پراکندگی درون گفتمان لیبرالیسم ممکن است فوکو را به پذیرفتن نامرئی بودن اقتصاد با علاقه‌ی بسیار زیاد سوق داده باشد. توجه به این «سیاست حقیقت» متفاوت مرتبط با اقتصاد نامرئی به سادگی مستلزم یک تبارشناسی فوکویی بسط یافته‌تر است. اما همچنین مستلزم یک تاکید بر خطوط محرومیت است که در یک نظم گفتمانی حاضر است، که فوکو گاهی کمتر در مورد آن تزلزل‌ناپذیر است.^{۷۷} جستجو برای عنصر سیاسی درون این فیگورهای گفتمان اقتصادی

^{۷۵} - هایک، «کاربرد دانش در جامعه»، ۵۲۸.

^{۷۶} - هایک، «جهان اسرار آمیز تجارت و پول»، ۱۰۰.

^{۷۷} - برای اصلاح این جنبه، جودیت باتلر همیشه بحث کرده است که نظم‌های گفتمان لازم است که به طور برجسته‌ای به آنچه در میانه‌شان خنثی شده است نسبت یابند (جودیت باتلر، بدن‌هایی که اهمیت دارند: درباره‌ی حدهای گفتمانی «سکس» (نیویورک: راتلج، ۱۹۹۳)، ۸). بطور بسیار مشابهی، ژاک رانسیر بر تفکیک‌های میان آنچه فهم پذیر می‌شود و آنچه به سروصدای صرف محول می‌شود تاکید کرده است. تبحر سیاسی در ابداع این تفکیک‌ها و نظم‌های امر محسوس

دربردارنده‌ی نسبت‌دادن سطح خودگفتمان به مواضع و شکل‌های دیدنی است که ارائه می‌دهند. حکومت‌مندی در کشف‌کردن امر سیاسی درون امر اقتصادی محق است؛ در انگاشتن یک باهم-برساختن جهان سیاست و مقوله‌ها و کردارهای اقتصادی محق است. اما وظیفه‌ی کشف‌کردن امر سیاسی و فهمیدن این برساخت مشترک از دسترس این مفهوم فراتر می‌رود.

IV. موخره

بحثی که گذشت به دنبال مشغولیت با وعده‌ی برآورده‌نشده‌ی حکومت‌مندی بود. مفهوم حکومت‌مندی نوید این را می‌دهد که جای مقوله‌های مادیت‌یابنده‌ی سیاست و اقتصاد را با رویت‌پذیری انتقادی خطوط نیرو و سیاست حقیقت عوض کند. امر اقتصادی را، هرچند بطور غیر عمدی، به مدار دسترسی انتقادی‌اش نزدیک کرد. اما درحالی‌که بطور ژرف باگفتمان اقتصادی در این رگه اشتغال داشت، حائز تاثیر پارادوکسیکال محروم‌ساختن اقتصاد از عملکرد انتقادی‌اش بود. امر اقتصادی نامرئی باقی می‌ماند اگر علیه رویت‌پذیری‌های انتقادی‌ای سنجیده شود که فوکو در جای دیگر تولید کرده است. دو دلیل برای این نامرئی‌بودن انتخاب شده است. نخستین عبارت از عدم تقارن مداومی است که درون خود مفهوم حکومت‌مندی ریشه دوانده است. درحالی‌که گفتمان اقتصادی در شرح حکومتی از دولت ذات-زدایی شده است، امر اقتصادی به ابژه‌ی یک «تحلیل از قدرت» در جایگاه خودش تبدیل نمی‌شود. البته، تکثیر استراتژی‌های «رفتار اداره‌کننده» - که به میانجی تکنیک‌های مسئول‌سازی، ارزیابی، و انتخاب کار می‌کند - می‌تواند درون حوزه‌ی عمومی و خصوصی به‌طور یکسان یافت گردد. بااینحال، این معادل با فهم تصنع شکل‌های اقتصادی نیست، که فضا‌مندی، زمان‌مندی و معرفت‌شناسی‌های ارزش‌گذاری را تولید می‌کنند. بحث دوم در مورد نامرئی‌بودن امر اقتصادی درون حکومت‌مندی خود را با خوانش فوکو از «دست نامرئی» درگیر ساخت. استعاره‌ی لیبرال اقتصاد نامرئی، چنانکه مشخص می‌شود، به «سیاست حقیقت» متفاوتی پاسخ می‌گوید. درحالی‌که می‌تواند به‌طور

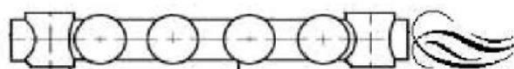
نهفته است، همانطور که او تعبیر می‌کند (ژاک رانسیر، «ده‌ت‌ز درباره‌ی سیاست»، نظریه و رویداد، ۵، ۳ (۲۰۰۱)).
http://muse.jhu.edu/journals/theory_and_event/v005/03/ranciere.html (دسترسی ۱۶ ژوئن ۲۰۰۸).

موثر «حاکمیت اقتصادی» را مسدود کرده باشد، همچنین با یک ممنوعیت رویاپردازی و نظریه پردازی، هرچقدر نامعین و مورد مناقشه، سرمایه‌گذاری شده است. در این خصوص، فوکو درون این نظرگاه از بازار به عنوان برترین امر و ماشین نامرئی تولید دانش می‌پذیرد و عمل می‌کند.

اگر شخص از اغراق درباره‌ی موردش هراس نمی‌داشت، می‌توانست بگوید که مفهوم حکومت‌مندی باید در برابر خطر دوگانه‌ی دیدن همچون یک دولت و دیدن همچون یک بازار محافظت شود. خوشبختانه، جعبه‌ابزار فوکو خودش حفاظ‌های مناسب را ارائه می‌دهد.

منبع:

Ute Tellmann, Foucault and the Invisible Economy, *Foucault Studies*, No ۶, pp. ۵-۲۴, February ۲۰۰۹.



www.mindmotor.info